أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

بحث در مورد دخالت[علم و جهل] در بطلان وضوی ضروری بود.

عرض شد که مکلف یا جاهل نسبت به ضرراست یا اینکه عالم است. اگر جاهل باشد بنابراین معنا ندارد که لاضرر در مقام جعل حکم بالنسبه به دفع ضرر[باشد] یا اینکه نفی حکم ضرری داشته باشد بالنسبه به مورد جهل، چون از ناحیهٔ شارع در اینجا ضرر متوجه مکلف نخواهد بود، بلکه جهل اوست که او را به ضرر می‌کشاند و در اینجا شارع برای دفع ضرر او کاری نمی‌تواند انجام بدهد. بناءً علی هذا ملاک درتعلق تکلیف به وضو و ملاک برای وجوب دراینجا موجود است وآن ترتب طهارتی است که محبوب است بر وضویی که آن وضو ضرری بودنش مجهول برای مکلف است. و ما نیاز نداریم بطور کلی بحث را بکشانیم به یکسری مباحثی که چندان مفید نیست ولزومی هم ندارد و در اینجا تعدد ملاک درست کنیم، از یک نقطهٔ نظر ملاک برای محبوبیت و از یک نقطهٔ نظر ملاک برای مبغوضیت وجود دارد که حالا عرض می‌کنم، بلکه در اینجا چون نه می‌تواند شارع بواسطهٔ جهل، رفع حکم ضرری کند و نه تسبیب به عدم ضرر در هر دو بواسطهٔ جهل، در این صورت ملاک برای تعلق تکلیف به وضو یا غسل ضرریین وجود دارد. این درصورت جهل است.

واما در صورت علم، چنانچه مکلف عالم باشد به ضرر، در اینجا بعضی ها فرمودند که باز در اینجا قاعده شامل مانحن‌فیه نخواهد شد بجهت اینکه یا احکام تعلق می‌گیرد به مسبَّب و نفس آن مسبب متعلق برای حکم است. خب در این صورت آنچه که موجب و موجد برای مسبب است، در اینجا متعلق حکم نیست، مانند فرض کنید صحت که متعلق برای حکم است. حکم تعلق می‌گیرد به صحت بدن، منتهی چون صحت بدن نیاز به افعال و کارهایی دارد لهذا آن سببی که موجد و موجب برای صحت هست آن سبب بالواسطه متعلق می‌شود برای حکم نه بالذات ونه تأصلاً. آن وقت در مانحن‌فیه از باب تفاوت بین سبب و مسبب در مرحلهٔ فعل اگر حکمی تعلق بگیرد به مسبب، دیگر سبب موجدهٔ او متعلق برای حکم نخواهد بود و معنا ندارد که آن سبب فی‌حد نفسه متعلق برای فساد باشد و عقاب و ثواب بر آن سبب فعل عطاء شده باشد، این دیگر معنا ندارد.

فرض کنید که من باب مثال، چطور اینکه این بحث را مطرح می‌کنند در آنجایی که تعدد ملاکین وجود دارد، از یک نقطهٔ نظر ممکن است یک فعل موجد برای یک مسببی باشد که مأمور است و از یک نقطهٔ نظر این فعل سبب باشد برای مسببی که منهی است. در بحث تعارض امر و نهی در آنجا می‌گویند نفس فعل، مورد نظر شارع نیست بلکه مسبب آن هست. پس بنابراین امر و نهی بر نفس الفعل یعنی فعل مکلف تعلق نمی‌گیرد، بر آن مسبب تعلق می گیرد. آن وقت اگر در اینجا خود این فعل سبب باشد برای یک مسببی که آن مسبب محبوب برای شارع باشد گر چه خود این فعل موجب برای یک مسببی است که منهی است، در عین حال اثر خودش را در تأثیر می‌گذارد.

فرض کنید که من باب مثال قتل نفس مومن، این در اینجا مُحرَّم است، خب حکم نهی رفته روی قتل نفس اما حکم نهی روی فعل مکلف نرفته، آنچه که متعلق برای نهی است، نفس ازهاق روح است. حالا این فعل مکلف تعلق بگیرد به این ازهاق روح و یا تعلق نگیرد، آن یک مطلب دیگری است که مربوط نیست. از آن طرف من باب مثال هدم این حائط هم فرض کنید که مامورٌبه است لمصالحی، فرض کنید که بایستی این دیوار در اینجا خراب بشود و دوباره اصلاح بشود، خود هدم حائط هم مورد نهی است. حالا اگر یک مومنی زیر این حائط هست، این حائط را ما بیاییم خراب بکنیم برسرش. از یک طرف خب این عمل ما منهی است به جهت آنکه موجب ازهاق روح از مومنی شده، از یک طرف مأمورٌبه است به خاطر اینکه تعلق گرفته است امر به هدم آن لِمَصلِحَةٍ مِن المَصالِح. پس بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که الان در اینجا ما امر مولا را اتیان کردیم گرچه در اینجا موجب یک نهیی که قتل نفس محترم است شدیم.

آقایانی که قائل هستند بر اینکه در مانحن فیه در ظرف علم به ضرر وضو، در آنجا محبوبیت خود وضو به حال خودش باقی است گرچه در اینجا نهی تعلق گرفته از نقطهٔ نظر مبغوضیت، نهی تعلق گرفته است به آن فعل. ولی از نقطهٔ نظر محبوبیت که اصل طهارت است، چون آن بحال خودش باقی است و نهی به نفس آن فعل که عبارت است از وضو یا غسل، تعلق نگرفته بلکه نهی تعلق گرفته است به اضرار، همین طور امر تعلق گرفته است به طهارت. بناءً علی هذا از باب اینکه این عمل موجب اضرار است و ضرر را بوجود آورده، خب ممکن است این کار خلافی را انجام داده، مبغوض مولا بوده، از این نظر که ملاک برای صحت که عبارت است از محبوبیت این عمل که موجد طهارت است، این وضو تاثیر طهارتش را در اینجا می‌گذارد، لذا در اینجا این وضو، از یک طرف وجوب را برمی‌دارد و از یک طرف آن امر استحبابی را که همان نفس محبوبیت عند المولی هست، آن امر استحبابی را در اینجا باقی می‌گذارد. با بقاء امر استحبابی طهارت حاصل می‌شود و وقتی طهارت حاصل شد نماز می‌تواند بخواند.

این مسئلهٔ آنها ناموجه و قابل تأمل است به جهت اینکه ما یک امر استحبابی ماوراء آن نفس وجوب و

امثال ذالک که نداریم و قیاس مانحن فیه به آنجایی که بواسطهٔ عدم تنافی در دفع تنافی بین وجوب و استحباب که دو متعلق برای تکلیف در اینجا هست، یکی متعلق برای وجوب و یکی متعلق برای استحباب مانند اتیان صلاة واجب درمسجد، این قیاس مانحن فیه به آنجا، این در محلی است از اشکال، به جهت اینکه در آنجا دو ملاک متفاوت وجود دارد در عرض هم. یکی اتیان صلاة بطور وجوب، این یک ملاک، ملاک دیگر این اتیان در یک مکان خاص، که این محبوبیت دیگر دارد. پس مولا در اینجا دو محبوبیت لحاظ کرده، یکی محبوبیت اصل الفعل و یکی محبوبیت شرائط و ظرف الفعل. مثل اینکه فرض کنید که شما من باب مثال، از نظر اتیان ماء تعلق گرفته است امر وجوبی بر اتیان این ماء ولی این ماء را در یک ظرف تمیز و زیبا و شکیل، این امر استحبابی تعلق گرفته.

پس بنابراین ما می‌بینیم ملاکات در عرض هم هستند نه در طول هم و نه یکی علت و سبب است برای دیگری و دیگری مسبب، لذا ما در آنجا می‌توانیم بگوییم یک امر وجوبی، از یک نظر استحباب به آن تعلق می‌گیرد بر حسب شرائط و بر حسب ملاک دیگر، ولی در مانحن فیه، البته این یک بحث خیلی مهمی است. در باب مکروهات این بحث می آید. فرض کنید مانند صلاة فی الشوارع، صلاة فی الحمام، مواردی که در اینجا هست، خب این طوری که این آقایان در اینجا می‌گویند منظور از کراهت در اینجا اقلٌ ثواباً است. چون از یک طرف خب ما نمی توانیم حکم به بطلان کنیم، ازیک طرف می‌بینیم بر این کراهت بار شده. خب اگر عبادت مبغوض برای شارع است چرا باطل نیست؟ اگر مبغوض شارع نیست پس چرا کراهت دارد؟ و این اشکال ...

... باشیم، خب صحبت در اینجا این است که بر فرض که حالا این صلاة اقلٌ ثواباً هست بالاخره از حد استوی خارج هست یا نیست؟ یک وقتی شما می‌گویید که این نماز اصلاً ثوابی بر آن مترتب نیست، خب عبادتی که اصلاً ثواب بر آن مترتب نیست و این فرض کنید که مبغوض برای مولا است خب چرا صحیح باشد؟ اگر فرض کنید که حتی ده درصد ثواب معمولی را به این عبادت بدهند پس بنابراین این چرا مبغوض برای مولا باشد؟ شما بگویید که این اقلٌ محبوباً است چرا می‌گویید که اقلٌ ثواباً است. محبوبیتش کمتر است. بله صلاة فی المسجد محبوبیتش بالا، صد درصد است، صلاة در منزل محبوبیتش هفتاد درصد است، صلاة فی الشارع محبوبیتش سی درصد است، شما بگویید اصلاً بیست درصد محبوبیت دارد. باز این بحث کراهت بحث مبغوضیت است نه اینکه بحث اقلٌ ثواباً هست.

سئوال: چون اقلٌ ثواباً است، لذا موجب این می‌شود که مبغوض است کسی که بتواند در مسجد نماز بخواند برود مثلاً در خانه نماز بخواند. چرا؟ چون بیست درصد از ثوابش از دست می‌رود. شارع به خاطر اینکه این بیست درصد از دستش نرود لذا می‌گوید در حمام نخوان، در شارع نخوان.

جواب: ببینید لسان دلیل فرق می کند. یک وقتی می‌گوییم در حمام نخوان. یعنی نفس صلاة، صلاة

مستحبه در حمام نخوان، یک وقتی می‌گوید بهتر است در منزل بخوانی، نفی نمی‌کند صلاة فی الحمام را، ولی صحبت در این است که لسان دلیل نفی می‌کند، می‌گوید صلاة در حمام نخوان، نمی‌گوید صلاة در حمام نخوان برو در منزل بخوان.

سئوال:نه، باشد. وقتی که می گوید نخوان غرض حاصل می‌شود. این وقتی که در حمام نخواند می‌آید در خانه می‌خواند.

جواب : نه، فرض کنید که من باب مثال می‌خواهد دو رکعت نماز بخواند، اصلاً کاری ندارد، نه می خواهد در مسجد بخواند نه می‌خواهد در خانه بخواند، نماز واجب که نیست. اصل نماز، فرض کنید که من باب مثال سلام کردن به متکلم، به خطیب کراهت دارد. خب آیا اینکه می‌گویند سلام به خطیب نکند[یعنی] برود در خیابان سلام کند؟ این که معنا ندارد. این نفس سلام که کراهت دارد صحبت در این است که آیا مبغوض برای شارع است یا نه؟ و بر این سلام ثواب مترتب است یا نه؟ اگر شما بگویید که نه، مبغوض شارع است و درعین حال بیست درصد ثواب می‌دهند، پس این مبغوض نیست. این اقلٌ محبوباً است نه اینکه شما بخواهید جنبهٔ کراهت در آن وارد کنید. مگر اینکه بگویید نه، این سلامی که الان این شخص می‌کند نه تنها به این فرد ثواب نمی‌دهد بلکه آن دنیا هم معاقب می‌شود منتهی نه عقاب تحریمی بلکه عقاب کراهتی. این درست است، این حرف هست. ولی صحبت این است که در مورد صلاة حکم به صحت می‌کنند! می‌گویند اقلٌ ثواباً است. ثوابش ده درصد هم باشد شارع می‌گوید برو در حمام بخوان ولی در حمام ثوابش را به تو کم می‌دهند. نمی‌گوید نخوان، یک وقتی می‌گوید نخوان برو یک جای دیگر بخوان، این حرف را می‌زند پس این یعنی ثوابش کم است. یک وقتی می‌گوید آقا من اصلاً نمی‌خواهم شما در حمام نماز بخوانی. در شوارع من نمی‌خواهم تو نماز بخوانی. من نمی‌خواهم این سلامی که اِنقدر[هم برای من اهمیت دارد تو الان که خطیب دارد صحبت می کند به او سلام کنی.]

سوال: اگر بگوید که نخوان ولی اگر بخوانی ده تا ثواب داری مثلاً...

جواب: نه این طوری نمی‌گوید. لسان این نیست، لسان کراهت است ولی در عین حال که لسان لسان کراهت است درعین حال آقایان حکم به صحت و ثواب می‌کنند.

سوال:خب همین، می‌خواهم بگویم که جنبهٔ تکوینی‌اش قهراً این نیست.

جواب: نه، خب من اشکال دارم می‌کنم. من اصلاً می‌خواهم بگویم آقا ثواب ندارد بلکه باطل است.

سؤال: باطل است؟

جواب: بله، صحبت در این است. حالا این قضیه را فقط بعنوان اشاره بیان کردم چون در همین بحث می‌آید. البته خب امروز در خصوص این مورد اشاره شد، ولی خصوص این مورد می‌آید که ما اصلاً چه کنیم؟

ما اصلاً حکم به بطلان باید بکنیم یا اصلاً کراهت را در اینجا باید تعدیل کنیم؟ آن مسئله است.

مرحوم علامهٔ طباطبایی در اینجا یک بیانی دارند. ایشان می‌فرمایند که یک وقتی اوامر تعلق می‌گیرد به نفس الطبیعه من غیر لحاظ شئ آخر معه یا ضم ضمیمهٔ با او، مثل اینکه فرض کنید که امر تعلق می‌گیرد به صوم در ماه رمضان، امر تعلق می‌گیرد به صلاة ظهر، صلاة لیل و امثال ذلک. حرمت تعلق می‌گیرد به خمر، دیگر حالا این خمر چه در این اتاق باشد چه در حیاط باشد چه در دکان باشد چه در جای دیگر باشد، این دیگر در این صورت فرقی نمی‌کند، این تعلق امر و نهی است به نفس الطبیعه. یک وقتی نه، متعلق برای حکم ما طبیعت است به انضمام شئ آخر، یعنی به انضمام حکم است، این مع حکمٍ آخر در اینجا مجموعاً و روی هم رفته متعلق برای امر هستند. فرض کنید که مثل صلاة فی‌المسجد. امر صلاة فی‌المسجد تعلق گرفته است نه روی صلاة به ما هی صلاة، روی صلاة واجبه. مثلاً صلّ صلاة الظهر، که صلاة واجب است، و صلّ هذا الصلاة المندوبه فی المسجد. نماز شب را که قبلاً تعلق گرفته است یک امری بر این طبیعت به ما هی مستحبه، منضماً و مجموعاً یک امر دیگر تعلق می‌گیرد، یعنی من حیث المجموع متعلق برای یک حکم دیگر خواهد شد، این صلاة لیل که مستحب است، در ظرف استحباب می‌گوید این صلاة لیل را مستحب است در مسجد بخوانی یعنی نه اینکه صلاة اللیل تنهایی مستحب می‌شود، صلاة اللیل استحبابش مفروغ عنه است. صلاة اللیل به شرط استحباب آن متعلق برای امر استحبابی می‌شود برای فی المسجد.

بناءً علی هذا ایشان آمدند مسئله را به این کیفیت حل کردند، گفتند در فرض کنید که من باب مثال صلوات مکروهه، مثل مانحن فیه و امثال ذلک، این در اینجا از قبیل تعلق اول نیست بلکه از قبیل تعلق دوم است. یعنی صلاة مستحبه‌ای که استحبابش مفروغٌ عنه است، این استحباب مفروغ عنهی متعلق می‌شود برای کراهت در آنجا، آن وقت در آنجا این طور می‌شود.

ما در اینجا دو تا ملاک داریم این دو تا ملاک هم به همدیگر مربوط نیست، یک ملاک نفس استحباب و ثوابی است که بر خود صلاة بار می‌شود و آن این است که الصلاة قربان کل تقی، الصلاة معراج المؤمن، الصلاة خیر موضوعٍ فمن شاء استقل... این الان در اینجا نفس تقرب تعلق می‌گیرد به خود صلاة به ما هی صلاة، این در اینجا این ملاک محفوظ است. حالا شما این صلاة را در منزلتان خواندید این قربان حاصل می‌شود، این صلاة را در مسجد خواندید تقرب حاصل می‌شود، نیت است و قصد وجه است و قصد قربت است و...، این صلاة را اگر در شارع خواندید به لحاظ کون فی الشارع در اینجا منهی است نه به لحاظ اصل الصلاة، اصل الصلاة استحبابش بجای خودش است. مثل اینکه فرض کنید که اگر من باب مثال مولا به شما امر می‌کند که یک آبی را برایش بیاورید، واجب است که برایش آب بیاورید، شما رفتید این آب را فرض کنید در یک لگن پلاستیکی آوردید، خب مولا یک چک توی گوش شما می‌زند، می‌گوید مرتیکه خر آب را

در لگن برایم آوردی؟ ولی از نظر اینکه این فرد، امر مولا را اتیان کرده، من باب مثال از آن نظر این شخص برائت ذمه برایش پیدا شده. یعنی دو تا ملاک در اینجا است، یک ملاک ملاک وجوب است که رفع عطش مولا است. این رفع عطش مولا هم در ظرف بلور، بلور که سهل است، هم در ظرف برلیان حاصل می‌شود و هم در ظرف گلی و هم در سطلی که با آن آب حوض را می‌کشند، با آن هم حاصل می‌شود. این ملاک اولی است. ملاک دومی که در اینجا هست، مطلوبیت یا کراهتی که هست نحوهٔ انجام این عمل است، آن یک ملاک دیگری دارد. بناءً علی هذا ایشان می‌فرمایند ما اصلاً نیاز نداریم به اینکه به اقلُّ ثواباً و امثال ذالک واینها متجشّم بشویم و اینجا چیز بکنیم وخودمان را ...

سوال: ایشان قائل به این است که برای هر فعلی که از انسان سر می‌زند دو نوع ثواب مترتب می‌شود یا دو نوع اثر، یکی بخاطر اصل الفعل یکی بخاطر کون الفعل فی موضع کذا.

جواب: حالا بله، بله این هم که خب، البته خب در همهٔ اوامر و نواهی مولای شرعیه همین طور است. فرض کنید که من باب مثال، خود نفس آن فعل، آن یک مسئله است، شرایط و مقارناتی که با آن فعل هستند که یا ثوابش را زیاد می‌کنند یا ثوابش را کم می‌کنند، آن یک مطلب دیگر است. خب این درست است. این اشکال ...

سوال: ... ندارد، خودش ثواب جداگانه برایش مترتب می‌شود

جواب: خب باشد

سوال: ...؟

جواب: خب این کراهتی هم که می‌گویند همین است. این کراهت یعنی به مقارنات تعلق گرفته نه به اصل الصلاة

سوال: یعنی ثواب اصل الصلاة را می‌برد

جواب: بله او اصل ثوابش را می برد منتهی از نظر مقارناتش این مبغوض است برای مولا. منتهی نه آن مبغوضی که پدرش را در بیاورد، می‌گوید حالا خوشم نمی‌آید که تو این کار را کردی! حالا راه قحط بود توی خیابان آمدی راه را بستی و دَنگَت گرفته برای نماز خواندن و این حرفها، این یک مسئلهٔ دیگر است. به طوری که حالا این صلاة هیچی، به غیر از صلاة هم این کار را می‌کرد باز این مبغوضیت مولا را تحصیل می‌کرد، حالا صلاة هیچی فرض کنید که پشتک می‌زد وسط خیابان، حالا نماز نه، چون بالاخره شارع مکان رفت و آمد هست، در آنجا خب راه بسته می‌شود و امثال ذلک یا بخاطر یک مسائل معنوی دیگر، در آنجا شارع خوشش نمی‌آید که فرض کنید که نماز خوانده شود ، راه فقط برای رفت و آمد است نه برای فرض کنید که نماز، فرض کنید که می گفت در شارع کتابت هم مکروه است، کاری به نماز ندارد. یعنی کون فی الشارع دراینجا مورد

کراهت هست. چطور اینکه در تعارض و اجتماع امر و نهی هم این حرف را می‌زنند دیگر این آقایان، می‌گویند که نفس آن فعل، آن که مبغوض برای مولا نیست، خود کون در آن مکان، آن مبغوض برای مولا است یا امثال ذلک. چرا فرض کنید که بطلان برود روی آن فعل؟ آن فعل بجای خودش محفوظ است، از نقطهٔ نظری که آن کون واقع شده یک کتکی هم آنجا می‌خورد. این هم در اینجا همین طور است.

پس بنابراین در اینجا ما دو ملاک داریم:

ملاک اول استحبابی است که بحال خودش محفوظ است.

ملاک دوم این کون در مسجد است که مبغوضاً به آن تعلق گرفته. پس بنابر این اقلّ ثواباً دیگر در اینجا معنا ندارد. این هم به ثوابش رسیده و هم کراهت مولا را تحصیل کرده. حالا تا ببینیم که من باب مثال چقدر از همدیگر کم می‌کنند، اینها از نظر ارتقاء وقتی که دارند بالا می‌روند، در باب تعارض و تصادم از همدیگر چقدر می‌زنند و ثواب همدیگر را چقدر پایین می‌آورند؟ ایشان به این کیفیت این مسئله را حل کرده.

البته فعلاً من در مقام دفع کلام ایشان نیستم چون از این مسئله می‌مانیم ولی یک جمله می‌گویم و رد می‌شوم وآن اینکه بالاخره در مقام تکلیف و در مقام خارج، مولا از این چی خواسته؟ ما سؤالمان از ایشان این است، آیا از ایشان نماز خواسته در این شرایط یا نخواسته؟ حالا شما هی مطلب را این طرف و آن طرف بپیچانید و دو تا ملاکش کنید و سه تا ملاک کنید و از نظر قربانیت این یک ملاک دارد، از نظر کون فی الشارع این ملاک برای ...، بالاخره مولا به این می‌گوید نماز بخوان یا نمی‌گوید؟ اگر مولا الان بیاید پایین، آه آمد جلویش ایستاد، این هم می‌گوید مولای بزرگوار بنده خیلی سرحالم!

مثل ولید بود، چهار رکعت نماز خوانده بود، بعد به او گفتند آقا چرا انقدر خواندی؟ گفت فعلاً سرحال و سرکیف هستم! خلاصه دمی به خمره زدیم و با می و مطرب بسرآوردیم وحال خوشی دست داده! بخواهید برایتان هفت رکعت هم بخوانم می‌خوانم! فعلاً قربان کلّ تقی برای من خوب حاصل است! نشاط برایم پیدا شده!

این هم همین طور، می‌گوید مولا من الان حال و حوصله دارم ،کاری هم ندارم، زن و بچه هم من باب مثال نیستند که حالا...، این وسط خیابان را من گرفتم می‌خواهم نماز بخوانم. می‌گوید بخوان یا نخوان؟ اگر می‌گوید بخوان پس این کراهتش دیگر چیست؟ پس نگوید نخوان. یعنی در مقام تکلیف هیچ وقت شرع نمی‌آید یک مکلف را رها کند و لنگ در هوا بگذارد با این اظهار نظر آقایان! این مردک بی‌سواد اینجا ایستاده می‌گوید مولا بالاخره من بخوانم این را یا نخوانم؟ این که دیگر دو دوتا چهارتا ندارد. اگر مبغوض مولا است می‌گوید آقا نخوان، برو در خانه. اگر مبغوض مولا نیست خب می‌گوید بخوان. یا اینکه می‌گوید بهتر است بروی آنجا. بهتر است آن کار را انجام بدهی. وقتی که ما مراجعه بکنیم بین خود و بین وجدان خودمان، خب

اینها چیزهایی نیست که با کله وعقل خودمان بیاییم به اینها [برسیم.] این مقام، مقام تکلیف است و انسان باید بین خود و بین وجدان و بین خدا مخلی طبع باشد تا بتواند نظر مولا را در اینجا [بدست بیاورد.] اگر بین خودمان و بین مولا خالی الذهن باشیم می‌بینیم که این نماز مبغوض مولا است. این سلام به خطیب مبغوض است. می‌گوید آخر من به تو عقل دادم این خطیب دارد نماز می‌خواند...،

من با یک شخصی یک قراری داشتم، گفتم آقاجان، من با شما نیم ساعت فرض کنید که کار دارم ولی به شرطی که برویم یک جایی که کسی نباشد، به شما فرض کنید که یک حرفهایی بزنم، کاملاً مخلّی به چیز باشیم. دو سه سال پیش بود. گفت نه آقا بیا برویم فرض کنید که بعنوان مثال در خانه صحبت بکنیم. ما آمدیم در خانه، آقا پنج دقیقه نگذشت تلفن زنگ زد، آقا بلند شد رفت، رشته کار از دست رفت! دوباره برگشت، ده دقیقهٔ بعد دوباره تلفن زنگ زد! دوباره ما شروع کردیم یک مقدماتی را چیدن و...، همین که آمدیم قضیه را بماسانیم، یکدفعه زنگ خانه زنگ زد! ما هم اصلاً دیدیم فایده ندارد گفتم آقا ببخشید! معذرت می‌خواهم! خداحافظی کردیم بلند شدیم آمدیم بیرون! این نتیجه‌اش چیه؟ این است.

حالا آقای خطیب دارد قشنگ صحبت می‌کند میاد میاد میاد جلو، یکدفعه یکی می‌گوید سلام علیکم! زهر مار و سلام علیکم ! آخر هر چیزی یک جایی دارد و...! یکدفعه تا بخواهد جواب سلام این را بدهد رشتهٔ کلام از دستش می‌رود و امثال ذلک. حالا می‌توانیم بگوییم مولا در اینجا نظرش مطلوبیت است الا اینکه اینجا...؟! مولا هم اینجا باشد یکی در سر این می‌زند می گوید احمق بی شعور! گفتم که [سلام خوب است ولی] آخر عقل هم خوب چیزی است که به تو دادند.

گفت که امر به معروف و نهی از منکر مستحب است. یک زنی را در خیابان دیده بود حالا یک مقداری از مویش را انداخته بود بیرون و...، طرف گفته بود این درِ خَلا[(توالت)] را ببند و...! این زن هم گفت حالا که خلا است می خواهم این درِ خلا را باز کنم ! چادرش را تاه کرد و گذاشت توی کیفش! آن وقت آن طرف عصبانی شد و گفت ببینید آقا آخرالزمان شده است و...! حالا گفتند نهی از منکر بکنید، آخر این طوری باید نهی از منکر کرد؟! آخر کجای این خلا است کلهٔ تو خلا است! سر به این خوبی...! آخر یک خورده سلیقه هم خوب چیزی است!

حالا گفتند افشاء سلام و...اما نه اینکه در همه جا و...! و این مسئله خیلی مهم است. حتی ما اینجا می‌توانیم استفاده‌هایی بکنیم، حتی درآنجا که مجلسی هست، مجلس ذکری هست، حال توجه از بین می‌رود، در آنجا هم می‌توانیم بگوییم کراهت دارد. آنجایی که فرض کنید یک شخصی متوجه است و نمی‌خواهیم او را از حال دربیاوریم ، بیرون آمدن از آن حال خودش فلان است، در آنجا هم سلام کراهت دارد و هلّم جرا در اینکه انسان احساس بکند یک شخصی در یک موقعیتی است که نمی‌خواهد از آن موقعیت تنازل کند و

نمی‌خواهد مشغول بشود به چیزهای دیگر، درآن صورت هم مطلب از همین قرار است. یعنی در اینجا کراهت سلام کردن به خطیب، خود عنوان خطیب موضوعیت ندارد بلکه عنوان مشیر است همان طوری که خدمتتان عرض شد و این حرفها. بناءً علی هذا، خب اشکال به این قضیه وارد می‌شود، حالا این مسئله در جای خودش...

سوال: حالا این باطل می‌شود نمازش؟

جواب: چی آقا؟

سوال: باطل می‌شود نمازش یعنی عدم صحت هست ...

جواب: چی؟

سوال: نماز فی الشارع

جواب: عرض کردم حالا من در اینجا می‌گویم که ...، حالا این مسئله را می‌گذاریم در جای خودش که منظور از کراهت در اینجا چیست؟ نخیر باطل نیست. ولی کراهت را ما در آنجا تفسیر می کنیم. این مسئله ای که خب در اینجا عرض شد.

بناءًعلی هذا اگر ما قائل باشیم که احکام تعلق می‌گیرند به مسببات و در اینجا منظور سبب نیست، خب در اینجا باید ببینیم که شارع وقتی حکمش تعلق گرفته است به یک مسببی، نسبت به سبب او چه نظری دارد؟ آیا سببی که این مسبب را می‌خواهد بوجود بیاورد، آن سبب محبوب شارع است یا مبغوض شارع؟ این ضرری که الان می‌خواهد بواسطهٔ وضو یا غسل انجام بشود و این غسل موجب هلاکت این شخص می‌شود، آن وقت شارع بلند شدن و رفتن و غسل کردن را محبوب دارد یا مبغوض دارد؟ اگر در اینجا از شارع بپرسیم آیا من بروم غسل انجام بدهم ...؟ این تعدد ملاک دیگر نیست. تازه اگر در آنجا تعدد ملاک بود، شما در اینجا محبوبیت را به یک ملاک گرفتید مبغوضیت را یک ملاک گرفتید. گفتید که نهی از آن مسبب کاری به محبوبیتِ اصلِ فعل که طهارت است ندارد. جان من این سبب و مسبب است، این علت است. در صورتی طهارت حاصل می‌شود که شما علم به محبوبیت طهارت داشته باشید فی زماننا هذا وفی هذا الشرائط. وقتی که شما در اینجا بدانید و احراز مبغوضیت ضرر را کردید پس بنابراین آن فعلی که این مبغوضیت را برای شارع حاصل می‌کند آن فعل اصلاً نمی‌گذارد محبوبیتی در اینجا بماند تا اینکه به لحاظ محبوبیت، حکم به صحت وضو بکنید. لذا در اینجا از باب تقدم سبب بر مسبب و علت بر معلول و مقتضی برمقتضا، از آن باب آن فعل وقتی که منهی هست چه اینکه ما بگوییم که نهی تعلق گرفته است به اصل وضو، این که خب موجب فساد است. اگر هم بگوییم که این نهی تعلق گرفته است به آن ضرر نه اینکه تعلق گرفته به آن فعلی که موجد ضرر است و چون این فعل موجد ضرر است مبغوض برای مولا است و وقتی که مبغوض برای مولا شد این فعل که

مبغوض است برای مولا، همین فعل با همین ملاک نمی تواند محبوب باشد برای مولا به لحاظ تحصیل طهارت. پس این فعل نمی‌تواند طهارت را تحصیل کند و این موجب بطلان وضو و غسل خواهد شد. بنابراین به مقتضای قاعده مکلفی که عالم به ضرر باشد وضو و غسل او باطل است و باید در اینجا تیمم کند.

این بحثی بود که راجع به وضو مطرح شد. بحث معاملات وامثال ذلک و این حرفها هم که عرض شد. مباحثی ...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد